

تبیین ماهیت الهیات روایی بر اساس تحلیل مفهوم روایت

دکتر محمد اصغری^۱

چکیده

الهیات روایی یکی از حوزه‌های الهیاتی جدید شکل گرفته در غرب (آمریکا) و تحت تأثیر فضای پست مدرنیسم است. این نوع الهیات همچون سایر مظاهر پست مدرنیسم علیه الهیات پیش از خود شوریده است. در اینجا با مبنا قرار دادن روایت/داستان که در کتاب مقدس آن را می‌یابیم پیرامون موضوعاتی مانند انسان، خدا، ایمان و... مباحث بسط می‌یابد. از آنجا که یک تعریف مشخص و جامع از این نوع الهیات وجود ندارد (ما نیافتیم)، بر آن شدیم با مطالعه و تحلیل آراء الهیدانان مربوط به این حوزه، ویژگی‌ها و مفاهیم اساسی روایت، که عنصر اصلی شکل‌دهنده این نوع الهیات است، و مبتنی یا متأثر از فضای پست مدرنیسم است، الهیات روایی را تعریف کنیم؛ و با توجه به آنچه انجام دادیم توانستیم این الهیات را بر اساس هفت مفهوم/ویژگی معرفی نموده و آن را به‌عنوان الهیاتی عمل‌گرایانه، و نه نظرورزان، تعریف کنیم.

کلید واژگان: روایت، الهیات روایی، پست مدرن، کتاب مقدس، معنا، زندگی.

^۱ استاد فلسفه دانشگاه تبریز asghari2007@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۵

Narrative Theology based on the analysis of the concept of narrative

Dr. Mohammad Asghari¹

Abstract

Narrative theology is one of the new theological fields formed in the West (America) and influenced by the atmosphere of postmodernism. This type of theology, like other manifestations of postmodernism, has rebelled against the theology before it. Here, based on the narrative/story that we find in the Bible, the topics such as man, God, faith, etc. are expanded. Since there is no specific and comprehensive definition of this type of theology (we didn't find it), we came to it by studying and analyzing the opinions of theologians related to this field, the characteristics and basic concepts of narrative, which is the main element that forms this type of theology. is, and is based or influenced by our postmodern atmosphere, let's define narrative theology; And according to what we did, we were able to introduce this theology based on seven concepts/characteristics.

Keywords: narrative, narrative theology, postmodern, Bible, meaning, life.

¹ Professor of Philosophy, University of Tabriz asghari2007@gmail.com

Received Date: 21/12/2024

Accepted Date: 1/2/2025

مقدمه

الهیات رسمی (کلیسا) از جهتی اساساً ناظر است به مفاهیمی که با عباراتی همچون «سیستم»، «دستگاه»، «نظام» و... نشان داده می‌شوند؛ و طبعاً از جهتی دیگر به بحث از «امر متعالی» و نسبت‌هایی که انسان و عالم و... با آن می‌یابند. این موضوع در طول تاریخ مسیحیت همچون یک سنت مستحکم و برای قرن‌ها استمرار داشته و با تأملی گذرا در دو جهت ذکر شده می‌توان تصویری واحد و بسیار کلی، علی‌رغم تفاوت‌های بسیار و اساسی، از الهیات رسمی به‌دست آورده و در قالب چنین تعاریفی ارائه نمود: الهیاتی که به‌مثابه نظامی یکپارچه به بررسی و ارائهٔ پاسخ و... پیرامون مسائل و... در ارتباط با خدا و... می‌پردازد؛ و قس‌علی‌هذا. روشن است که این نوع الهیات مؤلفه‌هایی داشته، جمعیتی گرد آن آمده‌اند، متولیان دارد و... و تا همین امروز نیز استمرار دارد.

اما، این همه مربوط به دورانی است که اندیشه‌ها، آراء و فلسفه‌های پست‌مدرن به‌ظهور نرسیده بودند؛ یعنی دورهٔ قرون وسطی و مدرنیته. با ظهور دوران پست‌مدرن، وضعیتی پیش آمد که بسیاری از فلسفه‌ها، اصول فکری، ارزش‌ها و... مورد تردید جدی قرار گرفتند. در این اثنا، الهیات نیز دچار تبعات این وضعیت شده و نتیجتاً نوع جدیدی از الهیات یعنی «الهیات روایی» به‌ظهور رسید. این نوع الهیات در موضوعات مورد توجه با الهیات پیش از خود تقریباً یکسان است. به این معنا که در آن نیز از موضوعات امر متعالی، انسان، خلقت و... سخن گفته می‌شود. اما باید بگوییم که آن تفاوتی اساسی با الهیات پیش از خود دارد و این تفاوت مربوط است به مبنا قرار دادن «روایت» و به‌دنبال آن نحوهٔ پرداختن به موضوعات ذکر شده. در واقع «الهیات روایی» که در پایان دوران مدرنیته و اوایل پست‌مدرنیسم پدید آمد تحولی بزرگ در عرصهٔ الهیات بوده است. این الهیات در پی آن است که مفهوم داستان و نیز موضوع نوع بشر را به‌عنوان موجودی داستان‌گو به موضوع محوری اندیشه‌پردازی‌های الهیاتی تبدیل کند» (گرنز، ۱۳۸۹: ۴۰۹).

در کنار این بیان، یک موضوع مهم دیگر در اینجا این است که در نظر داشته باشیم الهیات روایی در فضای پست‌مدرن شکل گرفته و بالیده است. این فضا نیز از شرایط و ویژگی‌هایی

برخوردار است که ما در بحث خود می‌کوشیم الهیات روایی را با توجه به مبنایش، یعنی روایت، و ویژگی‌های فضای پست مدرن، ذیل این سؤال مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم: «روایت چیست و الهیات شکل گرفته بر اساس آن چگونه الهیاتی است؟».

هدف‌مان از این کار آن است که بتوانیم، علی‌رغم آراء و برداشت‌های گوناگون در خصوص الهیات روایی، شناختی از ماهیت آن بر اساس همین آراء در دوران پست مدرن به دست آورده و خودمان بتوانیم تعریفش کنیم.

الهیات روایی در دهه ۱۹۷۰ همچون یک جنبش در آمریکای شمالی به‌ظهور رسید. اساس این جنبش طرز تلقی خاص و بدیع از کتاب مقدس در مورد خدا، خلقت، انسان و... بود. به این معنا که قائلان به این نوع الهیات معتقد بودند که در کتاب مقدس (عهدین)، علاوه بر سخن گفتن از موضوعات اعتقادی و...، روایت (داستان)‌هایی در مورد خدا و... وجود دارد که همین‌ها برای انسان مؤمن قابل توجه، استفاده و... می‌تواند باشد.^۱ در واقع مبنای اساسی برای آن‌ها همین است: «به خود روایت توجه کنیم؛ چه الهی‌دان و چه مردم عادی». اما چرا؟ استیور می‌گوید چون به‌نظر ایشان «خود روایت و متن قابل جایگزینی با هیچ امر دیگری نیست و زبان روایت زبانی اساسی است که نمی‌توان آن را کنار زد» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۴۳). در واقع باید این مبنای روشن را همچون سنگ بنای اساسی الهیات روایی علی‌رغم تفاسیر مختلف در نظر بگیریم.^۲ اما این سنگ بنا به چه کار می‌آید؟

^۱ داستان‌هایی مانند هدایت قوم بنی‌اسرائیل به سرزمین موعود، رستاخیز مردگان توسط حضرت مسیح و... .
^۲ گرنز این موضوع را در بستر تاریخی و مفهومی آن از اوایل مسیحیت تا دوران معاصر به این شکل بیان می‌کند: «در دیدگاه غالب کلیسای قرون وسطی و مدرسی‌گرای پروتستان، به الهیات به‌منزله ارائه نظام‌مند حقیقت مکشوف شده نگریسته می‌شد و مکاشفه الهی مجموعه‌ای ثابت از گزاره‌های حقیقی بود. اما در اواسط قرن بیستم این رویکرد چون گذشته مورد پذیرش نبود و نه‌تنها متألّهان بلکه اعضای عادی کلیساها به این نتیجه رسیدند که صرف نقل قول از کتاب مقدس نمی‌تواند شکافی را که بین قرن اول و بیستم وجود دارد پر کند. بنابراین برای تداوم عملکرد الهیات، جدای از توسل به مکاشفه مبتنی بر گزاره، باید طریق نوینی پدید می‌آمد. به‌نظر بسیاری از اشخاص، دیدگاه مبتنی بر روایت، سمت‌وسویی نوین و قانع‌کننده به این مبحث می‌بخشید. هر چند پیشگامان الهیات روایی بر این باور نبودند که الهیات باید وظیفه سنتی خود را دال بر ارائه اصول انتزاعی و گزاره‌ای واگذارند، اما متألّهان این مکتب تأکید تأکید می‌کردند که

پاسخ سؤال‌مان را می‌توانیم در این بیان مک‌گراث بیابیم که «توجه خاص به روایت یا داستان‌های مرتبط با الهیات مسیحی در جهت‌یابی جدید الهیات، و به‌ویژه در شکل دادن مجدد به پیوند غالباً مغفول میان الهیات نظام‌مند و مطالعه کتاب مقدس بسیار قابل توجه است» (مک‌گراث، ۱۳۸۴: ۳۲۳). این سخن بدین معناست که الهیات روایی در پی رویکردی جدید است؛ یعنی چیزی که همچون الهیات نظام‌مند نباشد. در واقع سنگ‌بنایمان، یعنی روایت، نقش دیگری نیز بر عهده دارد و آن نقش جهت‌دهندگی به مباحث الهیاتی با تکیه و تأکید خاص بر کتاب مقدس است. به این معنا که روایت اولاً کنارزنده الهیات نیست؛ ثانیاً خودش راهی را پیشنهاد می‌دهد؛ ثالثاً در راهش بنا را بر آنچه در خود کتاب مقدس آمده است، بدون مثلاً تحویل بردن آن به چیزی دیگر، می‌گذارد. بنا بر این روایت برآمده از کتاب مقدس امری بسنده خواهد بود برای نوعی از الهیات. خوب، این نوع الهیات قرار است چگونه باشد و چه کند؟

پاسخ دقیق را در انتهای این تحقیق می‌توانیم بیان کنیم؛ اما در اینجا و به‌طور کلی می‌توانیم این تصور را به‌دست دهیم که این نوع الهیات مانند آنچه در گذشته بوده بر مبنای تأملات نظری، خواه برگرفته از ایمان و...، به جهت پاسخ دادن به پرسش‌های معرفتی و... برای مثلاً اهل مدرسه نیست. بلکه دغدغه آن انسان در حال زیستن در دنیای پست‌مدرنی است که در زندگی خود از سویی باور دارد به خدا و مسیح و... و از سوی دیگر در جهانی پر از مشکلات و گرفتاری و... مشغول زیستن است و نیازمند دستگیری. واضح است که این کار را برای او مثلاً براهین اثبات وجود خدای آنسلم انجام نخواهند داد. چرا؟ چون نه خودش و نه مشکلاتش از این جنس نیستند. او و مشکلات او از جنس زندگی، تجربه و... هستند و این جنس در قالب روایت در کتاب مقدس قابل یافتن است. در واقع «در الهیات روایی کتاب مقدس نه کتابی ایستا بلکه کتابی زنده است که شخصیت محوری در آن خداست و دل‌مشغولی اصلی آن

وظیفه الهیات پرداختن به روایت و اندیشه‌پردازی نظام‌مند در مورد آن است» (گرنز، ۱۳۸۹: ۴۱۱-۴۱۲). روشن است که در این عبارات جست‌وجوی رهیافتی جدید برای متألّهان متناسب با شرایط دنیای پست‌مدرن به تصویر کشیده شده است.

شهادت دادن در مورد روایت کاری است که وی انجام داده تا انسان را نجات و ملکوت خود را در این جهان برقرار سازد ... اعتراف مؤمنان به ایمان با در نظر گرفتن رخدادهایی که به تاریخ آن‌ها به‌عنوان اعمال رستگارکننده خدا شکل داده‌اند صورت می‌گیرد... و باید کتاب مقدس را به‌منزله یک داستان خوانده و سپس داستان شخصی خود را بازگو نمود» (گرنز، ۱۳۹۰: ۴۱۶). با این بیان روشن می‌شود که نحوه نسبت مؤمن با خدا بر اساس کتاب مقدس درست از جنس اموری است که در زندگی با آن‌ها مواجه می‌شود. بنابراین، و از همین روست که، او می‌تواند با تأسی بدان برای مشکلات و.. خود راه بجوید.

این بیان کلی نشان‌دهنده رویکرد اساسی اهالی این نوع الهیات شکل گرفته در دنیای پست- مدرن است و ما سعی می‌کنیم با تحلیل نظرات ایشان و ترکیبشان در یک تصویر هم‌ساز، پاسخ سؤال‌مان یعنی چیستی روایت و الهیات روایی را بیابیم.

به‌نظر می‌رسد برای این کار، یعنی فهم چیستی روایت و الهیات روایی، باید روشی را اتخاذ کنیم تا از پراکندگی در بحث و... اجتناب نموده و نتیجه دقیق‌تری به‌دست آوریم. برای این کار سعی می‌کنیم بر اساس تعاریف، تعبیر، نظرات و... که از اندیشمندان متعلق به این حوزه الهیاتی می‌یابیم را با توجه به مفهوم و مؤلفه اساسی برساننده آن نظر مطرح و تحلیل نماییم و در آخر به دسته‌بندی آن‌ها در ارتباط با سؤالاتمان اقدام نموده و پاسخ را بیابیم.

۱. مفاهیم و مؤلفه‌های اساسی

بنا بر آنچه گفتیم، در این بخش سعی می‌کنیم با توجه به آراء متألهان و صاحب‌نظران مرتبط با الهیات روایی، مفاهیم و مؤلفه‌های مورد نیازمان را در جهت فهم و ارائه معنای روایت و الهیات مبتنی بر آن مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

بیان یک نکته جهت تبیین نحوه انجام این کار مهم است: هنگامی که از الهیات روایی به‌عنوان یک رویکرد یا جنبش سخن گفته می‌شود، بر اساس ویژگی‌هایی، حداقل آن را به دو

سه مکتب دانشگاه ییل، دانشگاه شیکاگو و دانشگاه کالیفرنیا تقسیم می‌کنند (Comstock, ۱۹۸۶: ۶۸۷). علت اصلی این تقسیم‌بندی نیز مربوط می‌شود به نحوه برداشت و استفاده اهالی هر یک از این مکاتب از روایت بر اساس کتاب مقدس و همچنین تفاسیر و به‌کارگیری معانی در جهات مختلف. به‌عنوان مثال استیور در این خصوص می‌گوید «در مکتب ییل تمایل بر این است که صرفاً بر کتاب مقدس متمرکز شود اما در مکتب شیکاگو با روایت‌های مبتنی بر مبانی فلسفی و فرهنگی وسیع‌تر سروکار داشتند» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۴۴). اما نکته مورد توجه برای ما این است که بنا بر اینکه به‌دنبال یک تصور (فهم) جامع از الهیات روایی و ارائه آن در قالب یک تصویر واحد هستیم، کاری به وجوه تفارق و... در میان آراء متألهان و... از هر کدام از این مکاتب نداریم. در واقع همان‌طور که گفتیم، سعی می‌کنیم با استنباط و معرفی مؤلفه اصلی برساننده هر نظر بدیع در قالب تبیین و تحلیل، آن مؤلفه را به‌مثابه یک ویژگی برای آنچه الهیات روایی نامیده می‌شود در نظر بگیریم و در نتیجه نهایی از آن استفاده کنیم.

به هر حال، اکنون باید ببینیم که چه به‌دست می‌آوریم:

یک. تقدم زبان چندمعنایی: یکی از ویژگی‌های اندیشه پست مدرن که در فلسفه، و طبعاً در اندیشه این دوران خود را نشان داده است، «تأکید بر زبان» است. اصغری در این مورد می‌گوید: «طبق دیدگاه پست مدرن چیزی به‌نام واقعیت و حقیقت نهایی، که بنیاد همه چیز باشد، وجود ندارد و هر چه هست ساخته و پرداخته اجتماع و فرهنگ بشری و اعمال زبانی است. لذا پست مدرنیسم نظریه مطابقت حقیقت را علناً انکار می‌کند و ادعا می‌کند که حقیقت مخلوق زبانی است که بیانگر احساسات و عواطف و ارزش‌ها و آداب و رسوم یک جامعه زبانی است» (اصغری، ۱۳۹۹: ۲۴۹). خب، با این توضیح می‌توانیم وارد اولین ویژگی مورد توجه در الهیات روایی شویم که امری است مربوط به زبان. در واقع اگر مبنا را بر فهم آن چیزی بدانیم که در دین بدان پرداخته شده است، اساسی‌ترین چیزی که پای آن به‌میان می‌آید زبان، معنا و به‌دنبال آن فهم مبتنی بر متن و... است. رویکردهای مختلفی در این خصوص وجود دارد. معمولاً در یک رویکرد اساسی در بحث از معنا در فلسفه زبان دو دسته از هم باز شناخته

می‌شوند: تک‌معنایی و چندمعنایی عبارات. ۱. یکی از استنباط‌هایی که در خصوص روایت، و در سطح گسترده‌تر در خصوص زبان دینی، وجود دارد این است که در مورد آن نمی‌توان از رویکرد تک‌معنایی استفاده نمود زیرا بنا به دلایلی با انجام این کار، در واقع دین را فروکاسته‌ایم به چیزی که آن نیست. ریکور، مثلاً، در این خصوص می‌گوید «روایت را نمی‌توان به حقیقت الهیاتی یا نظام‌مند تقلیل داد» (همان: ۲۴۵). اما چرا؟ چون در این نوع الهیات‌ها با «تعیین» سروکار دارند و این کار را با مبنا قرار دادن رویکرد تک‌معنایی مورد استفاده قرار می‌دهند. به این عبارت که قائل‌ند بدین که هر جمله، گزاره یا... دلالت بر یک حقیقت واحد مشخص داشته و تنها آن را می‌توان شناخت. اما می‌بینیم که در برابر این نظر، نظر دیگری هست مبتنی بر اینکه عبارات و... می‌توانند بر بیش از یک معنای متعین واحد دلالت کنند. این همان چیزی است که در سنت فلسفی بدان «زبان نمادین دین» گفته شده و در واقع یکی از مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده مفهوم روایت به حساب می‌آید. بنا بر این و به این معنا در مورد روایت باید بگوییم نمی‌توان آن را به یک سیستم نظام‌مند، که طبعاً معانی دلالت مشخص و یگانه دارند، تقلیل داد.

به نظر می‌رسد اگر بخواهیم جان این کلام را بیان کنیم می‌توانیم بگوییم از آنجا که در روایت تعین برداشته می‌شود، و از سویی به هر حال بی‌معنا نمی‌تواند باشد، معنا متکثر خواهد بود؛ و این تکثر در قالبی موسوم به «نماد» و با استفاده از چیزی مثلاً مانند «استعاره» که کلیت یک چیز را در نظر می‌گیرد ارائه می‌شود. ریکور در این مورد، یعنی کنار زدن تعین به واسطه عبارات و متن، می‌گوید «متن صرفاً یک چیز مکتوب نیست، بلکه یک اثر است، یعنی یک کلیت واحد. اثر ادبی به‌عنوان یک کل، نمی‌تواند به سلسله‌جملاتی فروکاهد که به‌طور جداگانه قابل فهم‌اند؛ بلکه این اثر ادبی معماری موضوعات و اهدافی است که راه‌های گوناگون قابل ساختن‌اند» (Ricoeur, ۱۹۸۱: ۱۷۵). اگر بخواهیم روایت را در این نگاه در نظر بگیریم می‌بینیم که چیزی نیست که متشکل از چند جمله و... باشد؛ بلکه همچون موجود

^۱ برای توضیح کامل می‌توان به این کتاب مراجعه کرد: آلستون، ویلیام پی، فلسفه زبان، ترجمه احمد ایرانمنش و احمد رضا جلیلی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۱.

زنده‌ای تلقی می‌شود که ویژگی‌هایی داشته و طبعاً هر کس می‌تواند به فراخور امکانات و... خود، به‌نحوی با آن ارتباط پیدا کند.^۱ از همین جاست که آنچه هست، یعنی روایت، از سطح متن و... خارج شده و با آنچه تجربه می‌کنیم، یعنی زندگی و...، گره می‌خورد به‌نحوی که اصلاً زندگی را دارای بافتی روایی تلقی می‌کنند: «این بافت روایی زندگی زوال‌ناپذیر زندگی ما، پایه و اساسی برای حکایت‌های فرهنگی و افسانه‌هایی است که هویت ما را شکل می‌دهند. به‌بیان دیگر، حکایت ما همواره زمینه‌ی روایی حکایت من است» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۴۸).

بنا بر آنچه گفتیم می‌توانیم نتیجه بگیریم:

روایت یک معنای متعین در متن نداشته و متکثر است؛

این معنا فراتر از دلالت، زبان و... رفته و با زندگی پیوند می‌خورد.

دو. مراجعه به روایت در خود کتاب مقدس؛ بر اساس نظرات متألّهان حوزه‌ی الهیات روایی، یکی از آثار بسط‌اندیشه‌ی فلاسفه در طول تاریخ در خصوص معنا این بوده است که معنای روایت در خود کتاب مقدس رفته‌رفته تحت‌تأثر آن آراء و... قرار گرفته، کم‌رنگ شده و به‌کناری نهاده شده است. این نظر آنها تحت‌تأثیر یکی دیگر از ویژگی‌های پست مدرنیسم موسوم به «تاریخ‌گرایی» است.^۲ به این معنا که «انسان محصول تاریخ و شکل‌دهنده‌ی آن است و لذا هر واقعیتی رنگ تاریخی خورده است» (اصغری، ۱۳۹۹: ۲۵۱). متألّهان روایی بر اساس این موضوع یک تلقی از دین پیدا کرده‌اند به این مضمون که «آن نظرات و... که در طول تاریخ مطرح شده‌اند در جایگاه واقعی روایت قرار گرفته‌اند». به این معنا، مثلاً، کسی که در پی آشنا شدن، تحلیل یا... از روایت بوده، همین نظرات را به‌عنوان اصلی تلقی کرده و بدان‌ها پرداخته است. از این رو در برابر آن قد علم کرده و معتقد شده‌اند که این کار صحیح نیست زیرا واضح است که

^۱ این موضوع در واقع یک رویکرد هرمنوتیکی نیز به‌حساب می‌آید. در این رویکرد به‌دنبال قصد نویسنده در ورای متن نمی‌روند، بلکه سعی می‌کنند افق‌های میان متن اثر و خواننده را با هم ممزوج کنند (استیور، ۱۳۸۴: ۲۴۶). در واقع متن می‌شود بستری که به‌واسطه‌ی آن معنا و مخاطب به هم می‌رسند.

^۲ متألّهان روایی در خصوص تاریخ‌گرایی در اینجا واکنش و در جایی دیگر همراهی نشان داده‌اند؛ که در ادامه خواهیم دید.

کتاب مقدس سوای این نظرات است. هانس فرای در این خصوص می‌گوید: «از قرن شانزدهم تا قرن هجدهم، بعد روایی کتاب مقدس در پرتو رشد نظریه‌ی معنا- به‌مثابه دلالت- از دست رفته یا تحریف شده است» (Frei, ۱۹۷۴: ۱۳۰) آنچه از این عبارات برمی‌آید به این معناست که گویی متألهان و... جای اصل و فرع را از اساس عوض کرده و اصل برایشان تبدیل به فرع و فرع تبدیل به اصل شده است. از این روست که اگر چیزی هم از کتاب مقدس می‌آورند آن را از دریچه‌ی نظریات و طبعاً متفرعات گوناگون مورد توجه قرار داده‌اند.

این دست از نظرات، که میان متألهان روایی فراگیر نیز هست، ناظر به یک موضوع اساسی است و آن اینکه مؤمن به چیزی بیش از «نظر» نیاز دارد و باید آن چیز را در کتاب مقدس بیابد. در واقع آنچه کتاب مقدس پیش روی او می‌نهد به تعبیر فرای ناشی از عملکردی است که کتاب مقدس جهت ارائه‌ی هویت شخص به‌طور کلی دارد. به این معنا که، مثلاً، هویت شخص مسیح را آنگونه که هست، یعنی به‌شکل حقیقی، معرفی می‌کند: «هویت عیسی مسیح، و از طریق او هویت خداوند، به‌روشی تحویل‌ناپذیر در کتاب مقدس به ما ارائه شده است» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۵۴). بنابراین به‌واسطه‌ی روایت، حقیقتی به مؤمن عرضه می‌شود که نباید برای فهم یا... آن را به چیزی دیگر فروبکاهد و طبعاً لازمه‌ی این موضوع رجوع و باقی ماندن در محدوده‌ی خود کتاب مقدس است. نتیجه‌ی این کار نیز به‌دست آوردن منتفع‌کننده‌ی نیاز حقیقی مؤمن خواهد بود.

بنابراین:

باید روایت را در خود کتاب مقدس دریافت؛

این دریافت از روایت متناسب با نیاز حقیقی مؤمن است.

سه. روایت و مسأله‌ی صدق (درستی)؛ روایت، یا هر بینش، نگرش یا... دیگری، به هر حال در مورد آنچه حاکی از آن است این ادعا را در کانون خود دارد که «صحیح است». چه، اگر صحیح نباشد که به هیچ وجه محل اعتنا و... نه از جنبه‌ی نظری و نه از جنبه‌ی عملی نخواهد بود. می‌دانیم که این بحث در فلسفه با بحث «صدق»، و در گرایش‌های گوناگون از گذشته تا

امروز مطرح شده است. از سویی زمانی که دعاوی سایر ادیان را در کنار روایت‌های کتاب مقدس در نظر بگیریم به هر حال تفاوت‌هایی را در مورد موضوعات یکسان ملاحظه می‌کنیم. با این توضیح، باید ببینیم که صحیح بودن روایت در الهیات روایی را به چه نحوی باید متصور شویم؟

جان کلام آنها مبتنی است بر توجه به «هرمنوتیک»؛ که به‌عنوان یکی از مظاهر فلسفه پست مدرن شناخته می‌شود: «اگر در فلسفه‌های مدرن معرفت‌شناسی در کانون فلسفه قرار داشت، اکنون در فلسفه‌های پست مدرن این زبان و در نتیجه هرمنوتیک است که همان نقش را ایفا می‌کند» (اصغری، ۱۳۹۹: ۲۴۹). پاسخ‌هایی که در خصوص مسأله صدق نیز مطرح می‌شود مبتنی است بر همین مفهوم. به این معنا که ایشان تکیه خود را بر تکرر در معنا، یعنی چیزی که برآمده است از هرمنوتیک، قرار می‌دهند.

اکنون یک پاسخ، که متألهان این جنبش بدان متوسل شده‌اند پذیرفتن تکرر با توجه و استفاده از فلسفه ویتگنشتاین دوم (بازی‌های زبانی) است. بر این مبنا، گفته می‌شود که «... این زبان است که تجربه را می‌سازد، نه اینکه تجربه زبان را ... معنای اصطلاحات الهیاتی، مانند همه اصطلاحات، ریشه در صورت حیاتی دارد که این عبارات بخش از آنند ... بنابراین تأکید بر روابط درون متنی کتاب مقدس و سنت مسیحی است، نه روابط میان متنی سنت‌های گوناگون» (همان: ۲۵۹). با توجه به عبارات می‌توانیم چند نکته را استنباط نماییم:

نخست اینکه، موضوع درستی نزد متألهان روایی کنار نگذاشته شده، بلکه حل شده است. بنابراین این موضوع برایشان از اهمیت برخوردار بوده که بدان توجه کرده‌اند.

دوم اینکه، موضوع صدق را در بحث‌های زبانی پی‌گیری می‌کنند و از این بابت به هر حال شبیه‌ند با بیشتر فلاسفه معاصر. به این معنا، با اینکه از ساحت نظر فاصله می‌گیرند، اما از ابزار این ساحت، یعنی زبان، دور نمی‌شوند و اساساً مبنا قرار دادن روایت مؤید این معناست.

سوم اینکه، زبان را به‌نحوی سازنده واقعی می‌دانند که مورد تجربه قرار می‌گیرد. ظاهراً در این خصوص باید قدری تأمل کنیم که منظور از آن چیست؟ به هر حال می‌دانیم که زبان

به‌طور کلی چیست و تجربه نیز همین‌طور. این دو به‌لحاظ جنس اساساً متفاوتند. پس سازنده دیگری بودن توسط یکی به چه معناست؟ اگر بتوانیم وجه مشترکی در این میان قائل شویم شاید مشکل حل شود. به‌نظر می‌رسد موضوع درستی که برآمده از معنا باشد می‌تواند این وجه مشترک باشد. به این معنا که می‌دانیم بحث اساسی زبان، سخن معنادار است. هر چه زبان با آن سروکار دارد باید معنا داشته باشد. از سویی آنچه به تجربه در می‌آید نیز بایستی از صحت برخوردار باشد. برای نشان دادن درستی نیز باید آن تجربه در قالب زبان خود را نشان دهد. بنابراین زبان به این معنا که نمایاننده صحت تجربه، و در واقع نمایاننده حقیقت تجربه است، برساننده آن خواهد بود.

چهارم اینکه، تأثیر ویتگنشتاین به‌وضوح خود را نشان می‌دهد، اینکه معنا، و به‌منظور فعلی ما درستی، را باید در هر محدوده‌ای، در اینجا الهیاتی، مختص خود آنجا در نظر گرفت. از این رو ممکن است چیزی که در جایی صحیح تلقی می‌شود در جای دیگر اینگونه نباشد.

پنجم آنکه، متأله‌روایی به خود متن کتاب مقدس تکیه و تأکید دارد، تا اموری مانند مثلاً فلسفه و تاریخ و... که خارج از این محدوده‌اند. این امر، یعنی تکیه و تأکید، به هر حال حسب رویکرد، هدف، طرز فکر و... آن متأله‌منحصر به خودش خواهد بود و به همین دلیل متفاوت از دیگری. اما در هر حال و به‌رغم این تفاوت‌ها میدان توجه همه آنها خود کتاب مقدس و در کانون آن روایت است.

چهار: تکیه بر ایمان مسیحی بر اساس روایت؛ این موضوع از جنبه‌های مختلفی در الهیات روایی در فضای پست مدرن قابل توجه و تحلیل است. گفته شده است که یکی از ویژگی‌های پست مدرن تأکید بر ضدعقل‌گرایی است. اصغری در این خصوص می‌گوید «متفکران پست مدرن در این‌باره هم نظرند که آرمان تحقق عقلانیت و سازمان‌دهی هم به‌مثابه قوه‌ای خودآیین و مستقل و هم به‌مثابه تنها قدرت نجات‌بخش انسانی از اعتبار افتاده است» (اصغری، ۱۳۹۹: ۲۴۷). خب، اگر عقل کنار گذاشته شود انسان چه چیزی دارد که جای آن بگذارد؟ ایمان. پاسخ، یا نگرش، متألهان روایی در خصوص ایمان نیز باید در این چارچوب دیده شود.

اما نخستین نکته این است که اصلاً باید ببینیم ایمان بر اساس روایت چگونه است؟ تعابیر مختلفی در این خصوص قابل ارائه است و ما بر اساس یکی از آن‌ها بحث‌مان را دنبال می‌کنیم. رونالد تیمان در کتاب وحی و الهیات چند تعبیر به این شرح از ایمان دارد: «ایمان مسیحی امری است منسجم و این انسجام از درون آن است... ایمان مسیحی در خلاء یافت نمی‌شود... ایمان آوردن یک عمل شخصی خاص است که هم دلایل و هم علل آن به تاریخ فردی آن شخص مربوط می‌شود. از سویی الهیات نباید به دنبال ارائه نظریه تبیینی برای بیان شرایط انفسی امکان ایمان آوردن باشد، زیرا چنین نظریاتی هم تنوع و سرّ پاسخ بشری به انجیل را مبهم می‌سازند... اگر خواننده‌ای به بشارت‌های انجیل ایمان آورد، الهیدان به عنوان عضو جامعه مسیحی فقط می‌تواند به گروه سرودخوانان شاهد عظمت خداوند به سبب معجزه لطف او بپیوندد» (Thiemann, ۱۹۸۵: ۷۷). عبارات نقل شده روشن هستند اما اگر بخواهیم آن‌ها را در ارتباط با روایت در نظر بگیریم باید تصویری کلی از روایت و نسبت آن با ایمان به دست داشته باشیم. اگر روایت را داستان‌های مربوط به متعلقات دین، منجمله خدا و مسیح و... در کتاب مقدس بدانیم، آنگاه می‌توانیم ایمان را در نسبت با آن عملی از جنس «پذیرفتن» و «به کار بستن» بدانیم. بنابراین، و به عنوان یک تصور کلی، ایمان برآمده از کتاب مقدس «پذیرفتن توأم با عمل داستان‌های آن خواهد بود». خب، اکنون می‌توانیم بپرسیم این ایمان چه نسبت‌هایی با روایت دارد؟

نخستین چیزی که در متن بالا آمده است اشاره دارد به «انسجام» و برگرفته شده است از «حالتی درونی». اما یعنی چه؟ با تأمل در معنای انسجام مفاهیمی همچون «در هم تنیدگی»، «با هم بودگی»، «یکدست بودن» و... به ذهن می‌آید. بنابراین می‌توانیم بگوییم آن پذیرش توأم با عمل داستان‌های کتاب مقدس حالت تفرّد و... ندارد؛ بلکه از هر نوع و شکلی که باشد مانند بقیه خواهد بود؛ نه اینکه اعمالی که در ظاهر حتی بدیهی هستند که متفاوتند، مانند همنند، بلکه به این معنا که ذات و اساس آن‌ها یکی است هر چند ظهورات گوناگون دارند. اما این یکی بودن از کجاست؟ از آن حالت درونی. این حالت درونی نیز حاکی از یک منشأ واحد دارند. بنا بر این و به این معنا می‌توانیم بگوییم ایمان، با توضیحی که بیان شد، برآمده از

روایت (ها) است و این امر خود، نشان‌دهنده حقیقتی واحد. پس ایمان حاصل از روایت همان پذیرش توأم با عمل ناشی از منبع واحد حقیقی است.

دوم اینکه در عبارات نقل شده از در خلاء پیدا نشدن ایمان سخن گفته شده است. اما این را بر اساس روایت به چه معنا بدانیم؟ تا اینجا را بیان کرده‌ایم که ایمان در ساحتی ناشی می‌شود از روایت. نکته مورد توجه همین جاست که «چیزی هست پیش از ایمان که ایمان بدان تعلق می‌گیرد». آن چیز نه خدا، یا حقیقت و... است؛ بلکه همین داستان/ روایت است. بنابراین باید روایت را واسطه‌ای بدانیم میان خدا و مؤمن.

با قدری تأمل از مجموع این دو ویژگی اول و دوم یک ویژگی دیگر برای روایت به دست می‌آوریم و آن اینکه روایت در یک متن/ بستر یا... شکل می‌گیرد و از این رو از یک طرف به شرایط، زمینه‌ها و... وابسته بوده و از طرف دیگر طبعاً بر آن‌ها تأثیرگذار خواهد بود.

سوم اینکه می‌بینیم در عبارات ذکر شده بر جنبه عمل‌بودگی، شخصی‌بودگی و توجه به گذشته در مورد ایمان اشاره شده است. معانی این عبارات نیز روشن است. اما باید تأمل کنیم و ببینیم اینها چه نسبتی با روایت دارند؟ می‌توانیم بگوییم بنا بر این عبارات، یکی از چیزهایی که هر فردی می‌تواند با استفاده از روایت به دست آورد «به کار بستن معنای روایت در زندگی خود است». به این معنا که اگر مثلاً داستان خلقت را در کتاب مقدس می‌بیند می‌تواند از آن بهره‌ای برای اعمال و... خود در زندگی عملی بردارد. طبعاً از همین‌جا در تکرر و تشتت گشوده خواهد شد و هر کس هر آنچه بدان دست یابد را مورد استفاده قرار خواهد داد؛ (و می‌دانیم که این موضوع یکی از ویژگی‌های اساسی دوران پست‌مدرن است). به هر حال، این حالت نیز بر اساس «در بستر بودگی» قابل تصور است. زیرا مجموعه معنایی که از روایت برمی‌آید را به متن زندگی، که مجموعه‌ای از رفتارها و... هست، مرتبط می‌نماید.

موضوع چهارم در اینجا، که بحث را گره می‌زند به موارد قبل، آن است که چون الهیات از جنس ارائه نظر دانسته نمی‌شود، بنابراین نوع خاصی از آن، یعنی الهیات روایی، نیز به دنبال نظر و بحث نظری و... نیست. این رویکرد پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفته بود اما می‌توان آن را

در اینجا با تکیه بر نکته جدیدی در ارتباط با روایت مورد توجه قرار داد. آن نکته در اینجا با عبارات «سرّ پاسخ بشر به انجیل» بیان شده است. بحث ما متوجه محتوای این پاسخ نیست؛ بلکه بحث این است که وقتی به کلیت کاری که در الهیات‌های مختلف، که اکثراً جنبه نظری دارند، توجه می‌کنیم می‌بینیم که در آن‌ها موضوعات مانند خدا، خلقت و... بر اساس روش‌هایی و در آثاری مکتوب یا... مورد «بحث» قرار می‌گیرند، و عده‌ای این بحث‌ها را می‌خوانند و... در این حالت یا رویکرد کاری، یعنی چیزی که جنبه عملی داشته باشد، بیش از این انجام نمی‌شود. اما در الهیات روایی این کلیت «تغییر» می‌کند. به این معنا، در اینجا به دنبال بحث نیستند بلکه انسان را در برابر خدا و... به سوی پاسخی عملی می‌کشاند. اما چرا؟ زیرا قائل بدان هستند که اساساً موضوعات الهیاتی از جنس نظر و بحث و... نیستند؛ بلکه حقایق واقعی-ای هستند که انسان با آن‌ها نسبت پیدا می‌کند و این نسبت یافتن از جنس واقعیت ملموس است یعنی «ایمان».

موضوع پنجم، که به وظیفه الهیدان اشاره می‌کند، روشن است: «پیوستن به گروه سرودخوانان...». اما اگر این را در ارتباط با روایت در نظر بگیریم چه چیزی می‌توانیم استنباط کنیم؟ به نظر می‌رسد با این بیان الهیدان عملاً هیچ نقش جدی‌ای در شکل‌گیری (خلق) الهیات روایی نداشته باشد. زیرا او نیز مانند بقیه فقط به انجام عبادت خواهد پرداخت. در واقع باید بگوییم از این منظر روایت امری می‌شود خودبسند و بی‌نیاز از الهیدان. بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که به وجود آورنده روایت الهیدان نیست. البته منطقاً و به طور یقینی نمی‌توانیم در اینجا نتیجه بگیریم که موجد الهیات را چه کسی بدانیم زیرا به مطالب بیشتری برای تحلیل نیاز داریم. اما همین مقدار و نتیجه نیز برایمان مناسب است زیرا به هر حال ویژگی دیگری از الهیات روایی را به دست آوردیم.

اما آخرین نکته‌ای که بر اساس بیان ذکر شده می‌توانیم مورد توجه قرار دهیم مربوط است به یکی از اوصاف اساسی خداوند بر اساس الهیات روایی (و قطعاً کل مسیحیت)، یعنی «لطف». اگر این ویژگی را در ارتباط با موضوع اصلی مطالب قبلی این بیان، یعنی ایمان، در نظر بگیریم، آنگاه چه چیزی در خصوص الهیات روایی می‌توانیم استنباط کنیم؟ می‌دانیم که معانی لطف

ناظر است به عبارات و مفاهیمی مانند «بخشش»، «محبت» و... بنابراین ایمان را باید موهبتی از جانب خدا در نظر بگیریم. خوب، این موهبت چه ارتباطی با روایت دارد؟ می‌دانیم که مؤمن روایت را می‌خواند، یا به بیان دقیق‌تر با آن مواجه می‌شود، و به همین واسطه به خداوند ایمان می‌آورد. بنابراین واسطه رسیدن به لطف خداوند روایت است.^۱

پنج. نقش و اهمیت زندگی‌نامه در الهیات روایی؛ یکی دیگر از جنبه‌های جالب توجه که در مباحث الهیدانان روایی یافتیم تأکید ایشان بر زندگی‌نامه است. این موضوع را حسب ماهیتش می‌توان مطابق با ویژگی دیگری از پست مدرنیسم در نظر گرفت که موسوم است به «تأکید بر روایت خرد» و منظور از آن بنا بر تلقی لیوتار این است: «روایت‌های کلان داستان‌های بزرگی هستند که می‌توانند معانی داستان‌های خرد و کوچک را بیان کنند ... با تجاری شدن دانش و بی‌اعتمادی به روایت‌های کلان وضعیت پست مدرنیستی به وجود آمده است که فضا برای رشد روایت‌های خرد و کوچک فراهم آمده است» (اصغری، ۱۳۹۹: ۳۶۵). خوب، با این بیان می‌توانیم علت توجه به افراد و زندگی‌نامه را در الهیات روایی متصور شویم.

به هر حال، مک‌کلندون این مطلب یعنی توجه به زندگی‌نامه را چنین بیان می‌کند: «با پذیرش این که باورهای مسیحی «گزاره‌هایی» نیستند که مانند توابع-ارزش، در رایانه‌ای فهرست‌بندی شده یا جابه‌جا شوند [و هر چیز در جای خود قرار گیرد] بلکه باورهای زنده‌ای هستند که به زندگی‌های واقعی و جوامع حقیقی شکل می‌بخشند، ما باب این احتمال را به‌سوی خود می‌گشاییم که تنها ارزیابی انتقادی مقبول در خصوص باورهای مسیحی شاید آن ارزیابی باشد که با حضور در متن زندگی‌های معتقدان شروع شود. الهیات باید دست‌کم زندگی‌نامه باشد» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۷۲). وقتی در این سطور دقت می‌کنیم می‌توانیم به‌وضوح رویکرد و ماهیت اساسی الهیات روایی، یعنی رویگردانی از «نظر» و «توجه» به واقع، را ببینیم. اما می‌توانیم در اینجا یک مبنای تازه را در نظر بگیریم و مطالبان را بر اساس آن تحلیل

^۱ با همین بیان می‌توان به راحتی دعوی حقانیت مسیحیت در قبال سایر ادیان را متصور شد. به این معنا که توجه نماییم از نظر آنها اگر کسی با روایت مواجه نشود طبعاً نمی‌تواند مشمول لطف خداوند گردد.

کنیم. این مبنا، طبق بیان فوق، «باور زنده» است و بر اساس همین باور زنده چند ویژگی قابل استنباط است. پس بیاییم بر سر اینکه باور زنده را چه بدانیم؟

می‌دانیم تعابیر متفاوتی از باور در حوزه شناخت وجود دارد. خط سیر این تعابیر را می‌توان از رنه دکارت و جان لاک تا زمان حاضر دنبال نمود. ویژگی اساسی آن‌ها نیز تکیه بر استنتاج نشدن (به‌دست نیامدن) باور از چیزی دیگر است (ن.ک: پترسون، ۱۳۸۳: ۲۲۸)؛ چه این چیز جنبه نظری داشته باشد و چه عملی. به هر حال، می‌توانیم اینطور بگوییم که «باور آن چیزی است که متکی به چیزی نیست» و طبعاً شامل انواع و... نیز خواهد شد که ما با نوع دینی آن در اینجا سروکار داریم. پس به این معنا می‌توانیم به‌طور کلی بگوییم آنچه «مؤمن در مورد خداوند بدان قائل است را از جایی دیگر به‌دست نیآورده بلکه خود آن برایش حاصل شده است». پس اگر او می‌گوید «خداوند بخشنده است» این را از مثلاً برهانی که بر مبنای قیاس ارسطویی باشد، نمی‌گوید. البته این موضوع مختص الهیات روایی نیست بلکه در حوزه دین به‌طور گسترده‌ای وجود دارد. اما باید ببینیم در الهیات روایی چگونه می‌توانیم آن را مد نظر قرار بدهیم؟ گفتیم که می‌توانیم به مفهوم باور زنده در این خصوص توجه کنیم.

خب، در اینجا با یک قید، یعنی زنده بودن، در کنار باور مواجه هستیم. پس باید آن را مورد توجه قرار بدهیم. استعمالی که در متن نقل شده در خصوص باور زنده وجود دارد آن را با این ویژگی‌ها معرفی می‌کند: ۱. از جنس گزاره نیست ۲. به زندگی واقعی شکل می‌بخشد ۳. جوامع حقیقی (مسیحی) را به‌وجود می‌آورد ۴. ویژگی حقیقی باورهای مسیحی است ۵. در متن زندگی‌های معتقدان وجود دارد. می‌دانیم که کانون اساسی و شکل‌دهنده این‌گونه باور خدا و مسیح‌اند. اگر به‌طور ساده بخواهیم بگوییم می‌توانیم این‌گونه متصور شویم که مؤمن در متن زندگی خود با این کانون اساسی نسبت/ارتباط یافته و این امر را در سراسر زندگی‌اش تسری می‌دهد. همین موضوع در خصوص جامعه مسیحی نیز صدق می‌کند. این توضیح ناظر به یک روی موضوع و روشن است که توضیح الهیات روایی نیست؛ بلکه در خصوص زندگی مؤمنان و... است.

در واقع روی دیگر موضوع زمانی است که به هر حال این امور، یعنی زندگی واقعی، ایمان و... برای دیگران ارائه شوند. روشن است؛ تا زمانی که مؤمن چیزی را خودش تجربه کند و... آن چیز برای خود اوست، نه دیگران. اما زمانی که سخن از الهیات باشد، به هر شکلی که متصور شویم، باید محدوده‌ای وسیع‌تر از فرد به وجود بیاید؛ (و این ویژگی اساسی تمام الهیات-ها باید باشد. چه، در غیر این صورت اصلاً شکل گرفتن آن بی‌معنا خواهد بود). به هر حال، این باورهای زنده و تجارب و... باید قابل دسترس همگان باشد؛ پس «نوشته می‌شوند». اما موضوع اصلی مورد توجه ما در اینجا، با همه این مقدماتی که گفتیم همین است، که این نوشتن چگونه باید باشد؟ پاسخ نیز روشن است: «زندگی‌نامه».

با اندکی تأمل متوجه شدیم که الهیدان روایی اولاً چاره‌ای جز نوشتن و قائل شدن به نوشتن ندارد، اما وقتی خود را متوجه زندگی‌نامه می‌کند در واقع صرفاً بیان و توصیف آنچه رخ داده است را برای این منظور کافی دانسته و سراغ هیچ روشی از بحث و استدلال و... را اصلاً نمی‌گیرد. مرجع اصلی و الگوی او نیز در کتاب مقدس است. در واقع برداشت او از کتاب مقدس همین است که آن زندگی‌نامه است؛ نه مثلاً مانند الهیدان طبیعی که می‌گوید آن کتاب طبیعت است و... . البته این زندگی‌نامه‌ها صرف بیان رخدادها و... نیستند؛ بلکه منظور از آن‌ها بیان حقایقی است که در زندگی مسیح و قدیسین و... خود را متجلی نموده و منجر به شکل‌گیری باورهای زنده در مؤمنان می‌شود که می‌توانند به حیاتشان شکل دهد. از آنجا که این بیان حقایق نیز شرایط و زبان و... خاصی نیاز ندارد، بنابراین محدود به زمان و مکان و اندیشه‌ای خاص نخواهد شد. شاید بتوان این ویژگی را به‌عنوان اساسی‌ترین ویژگی زندگی-نامه در نظر گرفت. زیرا آن موجب می‌شود که زندگی‌نامه محدود نشده و در نتیجه مؤمن بتواند همه جا و همه وقت با آن ارتباط برقرار کند.

شش. اعتبار روایات تاریخی؛ برخی از آموزه‌هایی که در کتاب مقدس وجود دارند از جنبه‌ای تاریخی‌اند؛ یعنی در زمانی اتفاق افتاده و از جنبه‌ای در زمانی دیگر یک مؤمن با آن ارتباط برقرار می‌کند. مثلاً طبق آموزه‌های مسیحیت، عیسی مسیح به‌عنوان پسر خدا، و در اصل خود

خدا، در زمانی بر روی زمین زیست و به صلیب کشیده شد و هر کس از همان زمان تا هر زمانی دیگر به این موضوع ایمان بیاورد گناه ذاتی او پاک خواهد شد. این امر بنا بر نظر کولدبرگ ناظر به مفهومی است تحت عنوان «واقع‌انگاری تاریخی»^۱. وی در این خصوص اینگونه می‌گوید: «دربارهٔ باورهایی که برخی گزارش‌های تاریخی اساس آن‌ها دانسته شده، شرایط بازنما نیاز به توجه مناسب به اموری دارد که با واقع‌انگاری تاریخی انسان‌ها، رویدادها و امثال آن مرتبط است. در مقابل، باورهایی که بر داستان‌های خیالی، افسانه‌های پریان و خیال‌پردازی‌ها استوارند، فاقد آن توانایی بازنمایی‌اند» (, (stroup, ۱۹۸۱: ۲۳۶). طبق این عبارات، به هر حال باورهایی برآمده از کتاب مقدس وجود دارند که تحت شرایطی درست و صحیح هستند و این شرایط ناظر به همین مفهوم واقع‌انگاری تاریخی است. پس ما چه داریم؟ روایتی که نشان می‌دهد رخدادی در زمانی رخ داده و چون حقیقی بوده در هر زمانی این حقیقی بودن از اعتبار برخوردار است. در واقع می‌توانیم مفهوم «بازنمایی» را به همین اعتبار در نظر بگیریم که چیزی که حقیقتاً اتفاق افتاده در هر زمان دیگری حقیقی تلقی خواهد شد. طبق عبارات نقل شده، طبعاً در برابر این دسته از امور چیزهایی هستند که حقیقی نیستند چون توانایی این بازنمایی را نداشته و از اعتبار برخوردار نیستند. بنابراین تاریخیت روایت با توجه به ویژگی‌هایی که بیان شد، مانع از خلط آن با داستان‌هایی است که هیچ‌گاه رخ نداده و از اعتبار برخوردار نیستند.

هفت. کثرت‌گرایی و دوری از نسبیت‌گرایی؛ یکی دیگر از ویژگی‌هایی که برای الهیات روایتی یافتیم و ناظر است به تفاوت‌ها در «قبول» یا «رد» یک روایت مربوط است به یکی دیگر از ویژگی‌های پست مدرنیسم که موسوم است به «کثرت‌گرایی». در این خصوص گفته شده است که: «از مبانی مهم تفکر پست مدرن قائل شدن به کثرت‌ها و تفاوت‌ها در برابر وحدت‌ها و یکسانی‌ها است» (اصغری، ۱۳۹۹: ۲۴۸). در واقع گسترهٔ تاریخی، فرهنگی و... در جامعهٔ مسیحی به هر حال به قدری زیاد هست که تمام آنها نسبت به قبول یا رد یک روایت نظر

^۱ در خصوص این ویژگی پست مدرنیسم پیش‌تر صحبت کردیم.

واحدی نداشته باشند. از همین روست که ممکن است برخی یک روایت را صحیح دانسته و بپذیرند و برخی نه. خب، در این شرایط چه نگرشی را باید اتخاذ نمود؟ ترنس تیلی پیشنهاد قابل تأملی در این خصوص ارائه داده است. وی می‌گوید: «حکایت‌های زیادی وجود دارند که در زمینه‌های بسیاری برای اهداف متعدد و برای شنوندگان فراوانی نقل شده‌اند. هیچ حکایت واحدی نمی‌تواند کار تمام حکایت‌ها را انجام دهد. هیچ حکایتی را نمی‌توان برای هر هدفی و بلکه برای تمام اهداف در هر زمینه‌ای و بلکه در تمام زمینه‌ها صحیح خواند. شاید همه مردم یک حکایت را صحیح نمی‌دانند. با این وصف، نتیجه این مطلب، نه نسبت‌گرایی بلکه کثرت-گرایی است که راه را برای گفت‌وگو، اعتقاد و رشد مدام بازمی‌گذارد» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۸۰). پیشنهاد تیلی بر چند مبنا استوار شده است: ۱. تکثر روایات ۲. تکثر زمینه‌ها ۳. تنوع افراد ۴. تنوع نیازها ۵. تعدد اهداف ۶. یافتن راه. این مبانی نیز به‌روشنی در عبارات نقل شده وجود دارند. اگر قدری در این عبارات و مؤلفه‌های به‌دست آمده از آن‌ها تأمل کنیم می‌بینیم که ناظر به یک امر اساسی هستند. این امر اساسی نیز چیزی نیست جز خود واقعیت؛ یعنی چیزی که هر انسانی به‌طور طبیعی آن را در طول زندگی خود تجربه می‌کند. اگر گامی به‌جلو برویم، این واقعیت چیزی نیست جز همان مؤلفه اساسی که الهیات روایی بر آن تکیه کرده است. از سویی، به هر حال در الهیات، از هر نوعی که باشد، و رای تمام این تنوعات و تکثرات امری الوهی هست، یعنی خدا، که اعتقاد به وجود و حضور او اندیشه وحدت را ایجاب می‌کند. بنا بر همین است که متاله در پی راه چاره برای حل این دو طرف ظاهراً ناهمگون متکثر و واحد می‌رود؛ یعنی همان کاری که تیلی در اینجا انجام داده است. راه حل او بدیع نیست؛ زیرا موضوع پلوارلیسم مدت‌ها است که در غرب، و به‌دنبال آنها در سایر جوامع، مطرح شده است. ۱ اما در اینجا یک تفاوت اساسی در میان است و آن اینکه در آنجا تفاوت‌ها و شباهت‌ها میان چند دین مورد توجه و تحلیل قرار می‌گیرد؛ در حالی که در اینجا بحث تفاوت‌ها و شباهت‌ها در دین مسیحیت و یافتن راه در همین دین مورد نظر است. به هر حال ایده‌ای که

^۱ در این مورد مثلاً می‌توان به کتاب فلسفه دین جان هیک مراجعه نمود. وی در این کتاب با توجه به مبانی فلسفی کثرت‌گرایی دینی سعی دارد دفاع کند از این ایده اساسی که «یک حقیقت واحد متعالی وجود دارد که با جلوه‌های گوناگونی خود را در شرایط مختلف به ظهور می‌رساند» (هیک، ۱۳۸۱: ۲۸۴-۲۹۰).

در این خصوص دنبال می‌شود همان «توجه به یک مبنای الوهی برای دور شدت از کثرات و تفاوت‌ها است».

بنابراین می‌توانیم بگوییم: در الهیات روایی توجه به کثرات و حق دانستن هر یک از آن‌ها است.

۲. تعریف الهیات روایی

هدف ما در بحث حاضر این بود که بتوانیم شناختی از ماهیت الهیات روایی بر اساس تحلیل روایت در آراء متألهان مربوط به این نوع الهیات که در دوران پست مدرن می‌اندیشند به دست آورده تا خودمان الهیات روایی را تعریف کنیم. آنچه انجام دادیم: بررسی هفت مفهوم مهم در الهیات روایی بر اساس ویژگی‌های اساسی فضای پست مدرن بود. آنچه به دست آوردیم نیز از این قرار است:

۱. بر اساس ویژگی چندمعنایی روایت، که برآمده است از ویژگی تأکید بر زبان در پست مدرنیسم:

- روایت یک معنای متعین در متن نداشته و متکثر است.

- این معنا فراتر از دلالت، زبان و... رفته و با زندگی پیوند می‌خورد.

۲. بر اساس ویژگی توجه به خود کتاب مقدس، که واکنشی است از سوی متألهان روایی در برابر ویژگی تاریخ‌گرایی در پست مدرنیسم:

- باید روایت را در خود کتاب مقدس دریافت.

- این دریافت از روایت متناسب با نیاز حقیقی مؤمن است.

۳. بر اساس مسأله صدق که مبتنی است بر ویژگی توجه به هرمنوتیک در پست مدرنیسم:

- آنها این موضوع را کنار نگذاشته‌اند.

- آن را در بحث‌های زبانی دنبال می‌کنند.

- زبان را همان واقعیت در نظر می‌گیرند.

- نسبی‌گرایی را می‌پذیرند.

- به خود متن کتاب مقدس توجه دارند.

۴. بر اساس ویژگی تکیه بر ایمان مسیحی، که مبتنی است بر ضدعقل‌گرایی در پست مدرنیسم:

- ایمان حاصل از روایت همان پذیرش توأم با عمل ناشی از منبع واحد حقیقی است.

- روایت را واسطه‌ای بدانیم میان خدا و مؤمن.

- روایت در یک متن/بستر یا... شکل می‌گیرد و از این رو از یک طرف به شرایط، زمینه‌ها و... وابسته بوده و از طرف دیگر طبعاً بر آن‌ها تأثیرگذار خواهد بود.

- ایمان از معنایی از «در بستر بودگی» حاصل می‌شود.

- ایمان یک پاسخ عملی تلقی می‌شود.

- الهیدان به‌وجودآورنده آن نیست.

- روایت واسطه رسیدن به لطف خداست.

۵. بر اساس ویژگی مفهوم زندگی نامه، که می‌توان آن را مبتنی بر ویژگی «تأکید بر روایت خرد» در پست مدرنیسم بدانیم:

- باور در اینجا باید زنده و مربوط به زندگی مومنان باشد.

- در زندگی‌نامه‌ها خود را نشان داده باشد.

- مومنان بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند.

۶. بر اساس ویژگی اعتبار تاریخی، که روی دیگر توجه متألهان روایی به ویژگی تاریخ‌گرایی پست مدرنیسم است:

- تاریخت روایت با توجه به ویژگی‌هایی که بیان شد، مانع از خلط آن با داستان‌هایی است که هیچ‌گاه رخ نداده و از اعتبار برخوردار نیستند.

۷. بر اساس ویژگی کثرت‌گرایی که مبتنی بر همین مفهوم در پست مدرنیسم است:

- در الهیات روایی توجه به کثرات و حق دانستن هر یک از آن‌ها وجود دارد.

نتیجه و ارزیابی

اکنون و بنا بر این ویژگی‌ها می‌توانیم الهیات روایی را به این صورت تعریف نماییم:

«الهیات روایی الهیاتی است مبتنی بر: ۱. چندمعنایی و گره خوردن به زندگی ۲. توجه به خود کتاب مقدس و نیاز مومن ۳. معطوف به موضوع صدق و زبان و نسبی‌گرایی ۴. برگرفته از ایمان و دوری از عقل‌گرایی که توأم است با رابطه میان مومن و خدا و عمل مؤمنانه که به‌واسطه لطف خدا به‌دست آمده است ۵. متوجه به زندگی‌نامه‌ها در کتاب مقدس که مومنان با آن‌ها ارتباط می‌یابند ۶. متأثر است از اعتباریت تاریخی داستان‌های کتاب مقدس ۷. مقید به کثرت‌گرایی و حق دانستن نظرات گوناگون». روشن است که این امور نشان‌دهنده و تأکیدکننده جنبه‌های عملی زندگی مومنان است. بنابراین و با این وصف باید به‌عنوان نتیجه نهایی بگوییم: «الهیات روایی یک الهیات نظرورزانه نیست؛ بلکه الهیاتی عمل‌گرایانه است.»

References

منابع

- استیور، دان، فلسفه زبان دینی، ترجمه ابوالفضل ساجدی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
- اصغری، محمد، درآمدی بر فلسفه‌های معاصر غرب (از هوسرل تا رورتی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۹.
- پترسون، مایکل و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۳.
- گرنز استنلی، اولسن راجر، الهیات مسیحی در قرن بیستم، ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالین، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۹.
- مک‌گراث، آلیستر، درسنامه الهیات مسیحی، جلد اول، ترجمه بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب قم، ۱۳۸۴.
- هیک، جان، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۱.

- Comstock, Gary L. Two type of narrative theology, *Journal of the American Academy of Religion*, 55 (Winter 1986), pp: 687-717.
- Frei, Hans W. *The Eclipse of Biblical Varrative: A Study in Eighteenth and Nineteenth Century Hermeneutics* (Yale University Press, New Haven, CT, 1974).
- Riceoeur, Paul, *Metaphor and the central problem of hermeneutics*, in *Hermeneytics and the Human Sciences: Essay on Languge, Action and Interperittion*, ed. And trans. John B. Thompson (cambridege University press, Cambridge, 1981).
- Stroup, George W, *The Promise of Narrative Theology: Recovering the Gospel in the Church* (John Knox, Atalanta, GA, 1981).

- Thiemann, Ronald F. Revelation and Theology: The Gospel as Narrated Promise (University of Notre Dame Press, Notre Dame, IN 1985).